

بررسی کوتاه کتاب «خردکشی: روشنفکران و انقلاب اکتبر»

صفحه فیس‌بوک دکتر حسین خندق‌آبادی

دشوار می‌توان در زمانی که هنگامه‌ای از شور و حرارت برپا می‌گردد و به‌خصوص با فداکاری‌ها و امیدهای ملتی خسته از ستم و تبعیض و نابخردی همراه می‌شود، اندیشمندانی را که با این جریان همراه شدند و بدان فراخواندند سرزنش کرد؛ اما وقتی چشم بیندازیم و ببینیم که اندیشمندان دیگری بوده‌اند که در همان زمان و حتی پیش از وقوع حادثه، درنگ کردند، سر بالا گرفتند، چشم تیز کردند، بو کشیدند و هشدار دادند، دیگر به‌سادگی نمی‌توان اندیشمندان همراه را مبرا کرد. اما از این هم بدتر، در مورد کاروبار اندیشمندانی است که نشانه‌های تباهی را از نزدیک دیدند اما به هوای آرمانی که والاتر از این‌ها می‌پنداشتند گوش گرفتند و چشم بستند و زبان دوختند.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با اینکه برای خود مارکسیست‌ها هم رویایی باورنکردنی و ناکجاآبادی دور از دسترس بود، قابل پیش‌بینی بود. شماری از اندیشمندان و روشنفکران روسی دلبسته به آزادی‌های فردی و پایبند به اصول اخلاقی سربرآوردن اولین نظام تمامیت‌خواه عصر جدید را هشدار داده بودند. آنها هم‌مسلمانان روشنفکر خود را از این توهم برحذر داشته بودند که با از میان برداشتن «شر مطلق»، که تجسم واقعی آن را در حکومت تزارها می‌دیدند، خودبه‌خود سازوکار گسترده‌ای به حرکت درمی‌آید و یک‌شبه می‌توان جامعه‌ای بهشت‌گونه بر روی زمین برپا کرد. باری، روشنفکرانی سخت مجذوب و مسحور انقلاب اکتبر شدند و کسانی که از قضا کمونیست‌هایی معتقد و فعال بودند و از نزدیک شاهد دگردیسی‌ها بودند، رویگردان شدند و به منتقدان پیوستند. سخنان و سرنوشت هر دو دسته خواندنی است. دکتر خسرو ناقد در کتاب «خردکشی: روشنفکران و انقلاب اکتبر» ما را پای سخنان نامدارنی چون ژاک دریدا، جورج برنارد شا، برتراند راسل، والتر بنیامین، آرتور کوستلر، آندره ژید و برتولت برشت می‌نشانند.

برتراند راسل از آن دست روشنفکران تیزشامه‌ای بود که فریفته ظاهرسازی‌ها و برنامه‌های ازپیش‌سازمانده‌ی شده میزبان خود در سفر دو ماهه‌اش همراه جمعی از اعضای حزب کارگر بریتانیا به شوروی نشد. او زمانی را که در روسیه به سر برده بود به کابوسی تشبیه می‌کند که روزبه‌روز بر شدت آن افزوده می‌شد. راسل ادعاها و آرزوهایی را که مقامات شوروی می‌کوشیدند به خورد واقعیت بدهند، با عیار التزام به خرد و آزادی می‌سنجد: «احتمالاً اعتقاد مطلق به در اختیار داشتن نوسدارویی برای همه دردها و رنج‌های جامعه بشری، با عشق به آزادی ناسازگار است. اگر چنین است، من روح شک‌اندیشی جهان غرب را به اعتقاد مطلق ترجیح می‌دهم. من به عنوان یک سوسیالیست به روسیه رفتم، اما در تماس و دیدار با کسانی که هیچ شک و تردیدی به اعتقادات خود راه نمی‌دهند، شک و تردیدم بیشتر شد؛ نه به ایده سوسیالیسم، بلکه بدگمانی من به عقلانیت انسانی بیشتر شد

که چنان تابع و پیرو اعتقادات خود هستند که برای به کرسی نشاندن آنها حتی آماده اند انسان‌ها را به سیه‌روزی و تباهی بکشانند».

حال نگاهی به جانب دیگر بیندازیم و پاسخ برنارد شا را به خبرنگاری ببینیم که از او دربارهٔ سرکوب دهقانان در روسیه شوروی می‌پرسد، آن هم درست زمانی که ماشین ترور نه‌تنها برای پاکسازی و از میان برداشتن مخالفان و منتقدان و رقبای احتمالی استالین، بلکه برای تبعید و اعدام کمونیست‌های مؤمن به انقلاب و معتقد به نظام سیاسی روسیه شوروی و حتی رفقای پیشین استالین به حرکت درآمده بود. او به‌صراحت می‌گوید: «ما امروز نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم که با همسایهٔ باشهامت خود برخوردی فرااخلاقی داشته باشیم؛ همسایه‌ای که به گونه‌ای "منصفانه و انسانی" یک مشت آدم استثمارگر و سودجو را پاکسازی می‌کند تا جهان را به جایی امن برای انسان‌های شرافتمند تبدیل کند!»!

از سوی دیگر آرتور کوستلر که از شغل خود کناره‌گیری کرد تا مبلغ حزب کمونیست باشد و ترجیح می‌داد از آلمان به شوروی برود و رانندهٔ تراکتور در روسیهٔ شوروی شود، با انعقاد پیمان عدم تجاوز میان روسیهٔ کمونیستی با آلمان نازی یکباره دچار شوک گشت و چشمانش به واقعیت‌ها گشوده شد. او می‌نویسد: «ایمان و اعتقاد از طریق تأملات واقع‌نگرانه به دست نمی‌آید. چنین تأملاتی در بهترین حالت پس از آنکه هیجانانگیز فروکش کردند و نشئگی از سر آدمی پرید، بیشتر برای توضیح و توجیه به کار گرفته می‌شوند. دنیای فرد مؤمن صرفاً تحت تأثیر ایمان افراطی او دگرگون می‌شود. او ویژگی‌هایی به دنیای آرمانی خود نسبت می‌دهد که در واقع وجود خارجی ندارند. همنشینی و همصحبتی فرد مؤمن با دیگر مؤمنان هر شک و تردیدی را نسبت به واقعیت دنیای خیالی تازه از میان برمی‌دارد. حزب جانشین ابرمن می‌شود، دستوره‌های حزب بدون قید و شرط پذیرفته می‌شود و به انجام می‌رسد؛ مستقل از انگیزه‌های کسانی که این دستورات را صادر یا ابلاغ می‌کنند». اما چگونه می‌توان آنانی را که دیوانه‌وار به چنین مخدر خواب‌آوری معتادند نجات داد؟ کوستلر می‌گوید: «از طریق واقعیت‌های شوک‌آور». نمونه تأسف‌آور خیل زائران روشنفکر که به روسیه شوروی سفر می‌کردند نشان می‌دهد که واقعیت‌های عریان نمی‌توانند تأثیر درمانی داشته باشند. رفع و دفع این گونه بیماری نیازمند تماس شخصی و درازمدت و بلاواسطه با کمونیسم است تا به شناختی دقیق از آنچه در پشت پردهٔ حزب کمونیست روسیه شوروی و دیگر احزاب کمونیستی جهان در جریان بود دست یافت. و در نهایت، به «تجربه‌درمانی»، یعنی تجربه‌های زیستهٔ شدیداً شوک‌آور نیاز است تا تعصبات اعتقادی تزلزل‌ناپذیر از میان برداشته شوند. برای آنکه آدمی بتواند در مقابل وسوسه‌های اعتقادی مقاومت کند یا به اطمینان و اعتمادی تزلزل‌ناپذیر به خرد نیاز دارد، آن گونه که برتراند راسل از آن برخوردار بود، و یا باید چنان

سرخوردگی و نومیدی عمیقی را تجربه کرده باشد که کسانی مانند آرتور کوستلر از سر گذراندند.

کتاب «خردکشی» گزارشی دقیق و خواندنی و البته تلخ از این گونه مواجهات اندیشمندان با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ است. هنگام خواندن کتاب، مکرر وسوسه می‌شویم که جای برخی نام‌ها را با آنچه در ذهن داریم تغییر دهیم و در آینه دیگران به خودمان بنگریم.

Hosein Khandaqabadi:

https://m.facebook.com/hossein.khandaghabadi?fref=nf#!/story.php?story_fbid=10218121706300622&id=1426923903&refid=17&tn_=%2As%2As-R